**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010311**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند فرمودند که در استصحاب فرقی نیست که مستصحب خودش موضوع اثر باشد یا موضوع اثر یک کلی باشد که بر مستصحب ما منطبق باشد به نحو انطباق طبیعی و فرد یا به نحو انطباق مثلاً امر انتزاعی و به نحو خارج محمول تعبیر ایشان این هست. و ایشان می‌فرمایند که به دلیل این‌که چون در خارج غیر از آن فرد شیءای موجود نیست و غیر از آن منشاء انتزاع شیءای موجود نیست بنابراین استصحاب فرد برای اثبات اثر کلی مثبت نیست، استصحاب منشاء انتزاع و استصحاب امر انتزاعی برای ترتیب اثر منشاء انتزاع اصل مثبت نیست. خب اینجا یک مقداری کلام مرحوم آخوند برای ما نامفهوم هست. ببینید آنجوری که اصل بحث اصلاً از کجا ناشی شده بود؟ از بحثی که در حاشیۀ رسائل مطرح بود از بعض الاعاظم من المعاصرین مطلبی نقل می‌کند. نمی‌دانم مراد از بعض الاعاظم من المعاصرین کی است؟ این بعض الاعاظم من المعاصرین در استصحاب موضوعات خارجیه که اثر برای عناوین کلیه هست شبهه کرده بود که خود این موضوعات خارجیه اثر ندارد، اثر برای آن عنوان کلی است. خب مرحوم آخوند اینجا این اشکال را مطرح کردند که نه آن عنوان کلی و این موضع خارجی متحد الوجود هستند، اتحاد وجودی دارند. بنابراین اینها مثبت نیست.

در کفایه همان را ادامه داده ولی با یک تفصیلی. بحثی که اینجا هست همان بحث حاشیه است با تفسیری که دارد، آن اشکال را در یک مورد پذیرفته که مثبت هست، در جایی که آن محمول، محمول بالضمیمه باشد. ولی در جایی که آن محمول از مرتبۀ ذات موضوع انتزاع شده باشد یا به ملاحظۀ بعضی از عوارض خارجی که به اصطلاح خارج محمول تعبیر می‌کنند از ذات انتزاع شده باشد آن را اشکال را نپذیرفته. و بعد مثال هم می‌زند. می‌گوید که ملکیت و غصبیت، اینها عناوین انتزاعی هستند که در خارج چیزی ندارد جز منشاء انتزاعشان.

ببینید ما، حالا من به جای ملکیت کلمۀ مملوک را به کار می‌برم. می‌گویم این خانه. حالا ملکیت تعبیر کنم که شاید راحت‌تر باشد. من مالک این خانه بوده‌ام، مالکیت من برای خانه این یک عنوان انتزاعی هست. اینجا من چی را می‌خواهم استصحاب کنم؟ یک ابهامی در اینجا وجود دارد این هست که اصل شبهه‌ای که آنجا بود این بود که شخص موضوع خارجی را می‌خواهد استصحاب کند، حکمی که بر کلی بار شده بود را می‌خواست بار کند. مثلاً مالک النصاب یجب علیه الحج. یجب علیه الزکاة. مالک النصاب یجب علیه الزکاة. من قبلاً مالک النصاب بودم، نمی‌دانم الآن مالک النصاب هستم، استصحاب می‌کنم مالکیت نصاب خودم را می‌خواهم نتیجه بگیرم پس حج بر من واجب است.

یک موقعی اوّلاً این‌که ملکیت انتزاع نمی‌شود مگر از آن منشاء انتزاعش. منشاء انتزاع مالکیت من آن افراد که نیستند که. بحثی که بود، بحث این است که افراد تک. مالکیت من، مالکیت جزئیه این را می‌خواهیم استصحاب کنیم برای ترتیب اثر کلی مالکیت نصاب. این‌که من مالک نصاب باشم ایشان کأنّه من مالک نصاب باشم را، این را امر انتزاعی گرفته، مالکیت نصاب کلی را منشاء انتزاع گرفته. این چه ارتباطی دارد؟ مالکیت نصاب برای من ناشی از اعتبار عقلایی است که عقلا کردند. به این‌که کلا مالک النصاب یجب علیه الزکاة آن چه ارتباطی به این دارد؟ این‌که کلی مالک النصاب یعنی بحث سر این بود استصحاب موضوع خارجی برای ترتیب اثر عنوان کلی، اینجا هم شروعش همین است.

«أنه لا تفاوت في الأثر المترتب على المستصحب بين أن يكون مترتبا عليه بلا وساطة شي‏ء أو بوساطة عنوان كلي ينطبق و يحمل‏ عليه‏ بالحمل‏ الشائع‏ و يتحد معه وجودا كان منتزعا عن مرتبة ذاته أو بملاحظة بعض عوارضه مما هو خارج المحمول»

این را تعبیر کرده. بنابراین اثر برای آن عنوان کلی است. مستصحب ما مصداقی از آن عنوان کلی است، اینجوری است. ایشان می‌گوید این‌که ما بخواهیم با استصحاب مصداق آن عنوان کلی اثری که برای عنوان کلی است بار کنیم این مشکلی ندارد، چون این عنوان جزئی باید ادامه‌اش این هست، عنوان جزئی را امر انتزاعی گرفته، آن عنوان کلی را منشاء انتزاع گرفته. چه ارتباطی به منشاء انتزاع و این حرف‌ها دارد؟ این یعنی چی این بحث‌ها؟ اصلاً من متوجه نمی‌شوم. درست است ملکیت و قصدیت عنوان انتزاعی هستند، ولی انتزاع از چیز دیگر می‌شود، اصلاً ربطی به این‌که ملکیت جزئیه از ملکیت کلیه انتزاع می‌شود. این اصلاً. این‌که من، مرحوم آخوند یک مقداری مسیر بحث در این کفایه اصلاً چیز شده، تغییر کرده و امثال اینها.

شاگرد: برعکس نیست، یعنی ملکیت کلیه از همین جزئی‌ها انتزاع نمی‌شود؟

استاد: هیچکدامشان از اینها انتزاع نمی‌شوند. ملکیت از آن اعتبار انتزاع می‌شود. حالا یک توضیح من اینجا بدهم. ملکیت شبیه متصور. من مثالی برای متصور بودن بزنم تا این عنوان‌های انتزاعی روشن بشود. شما وقتی یک شیءای را تصور می‌کنید، تصور یعنی حضور صورة الشیء فی الذهن. در ذهن شما یک عنوان واقعی تحقق پیدا می‌کند. آن عنوان این‌که حضور صورت آن شیء خارجی در ذهن شما می‌آید. آن شیء خارجی به یک وصفی متصف می‌شود. وصف متصور بودن، یعنی چیزی است که صورتش در ذهن من متصور نقش بسته است. وقتی من آن شیء خارجی را تصور می‌کنم یک وصف حقیقی که به آن اضافه نمی‌شود. تغییر در آن عنوان خارجی ایجاد نمی‌شود. با این‌که تغییر ایجاد نمی‌شود یک وصفی که صحت حمل دارد و نمی‌شود آن را از موضوع سلب کرد بر آن منطبق می‌شود. هذا الشیء متصوری. درست است دیگر هذا الشیء. این متصور بودن او وصفی هست که انتزاع شده از تصور من. یعنی بالتبع تصور من یک وصف بر آن شیء خارجی منطبق می‌شود. این رابطۀ عنوان انتزاعی و منشاء انتزاع است. عنوان انتزاعی متصور بودن شیء خارجی است، منشاء انتزاعش هم تصور من هست. این دو تا چیز مختلف هستند. یعنی منشاء انتزاعش در ذهن من است، عنوان انتزاعی‌اش وصفی هست که بر آن شیء خارجی منطبق می‌شود. عنوان انتزاعی و منشاء انتزاعی بر همدیگر حمل نمی‌شوند. ایشان عنوان انتزاعی و منشاء انتزاع را بر هم حمل کرده. در حالی که عنوان انتزاعی متصور بودن آن شیء است، منشاء انتزاعش تصور من است. متصور بودن او به این. این دو تا چیز مختلف هستند، به همدیگر حمل نمی‌شوند.

شاگرد: ایشان چجوری حمل کرده؟

استاد: ایشان تعبیرشان این هست که: «لا تفاوت في الأثر المترتب على المستصحب بين أن يكون مترتبا عليه بلا وساطة شي‏ء أو بوساطة عنوان كلي ينطبق و يحمل‏ عليه‏ بالحمل‏ الشائع‏»

این عنوان کلی بر مستصحب ما حمل می‌شود به عنوان شایع، به حمل شایع. و مستصحب ما عنوان انتزاعی است. آن عنوان کلی منشاء انتزاع است که حمل می‌شود بر این عنوان انتزاعی. منشاء انتزاع که بر عنوان انتزاعی اینجا حمل نمی‌شود که. ملکیت از آن اعتبار عقلایی انتزاع شده. عقلا که اعتبار می‌کنند این من به مالکیت متصف می‌شوم. من که مالک می‌شوم یک وصف حقیقی در من تحقق پیدا نمی‌کند، عقلا من را مالک فرض کردند. یعنی آن اعتبار عقلایی منشاء می‌شود که من مالک بشوم، آن شیء مملوک بشود. مالکیت من و مملوکیت من عناوین انتزاعی هستند که از اعتبار عقلا انتزاع می‌شوند. اعتبار عقلا و وصف مالکیت من و مملوکیت شیء که بر هم حمل نمی‌شوند که. ایشان اینجوری تعبیر کرده. و بعد. مرحوم آقای خویی همین معنایی را که مرحوم آخوند آوردند کأنّ پذیرفته که این عنوان انتزاعی هست و منشاء انتزاع هست و بعد بحث را که دارد دنبال می‌کند از زاویۀ دیگری بحث را، اشکال را دنبال می‌کند. حالا عبارت آقای خویی را من بخوانم.

شاگرد: اشکال نکرده؟

استاد: اشکال کرده. ولی می‌خواهم. اصلاً اصل مطلب را تصویر کرده، آن چیزی که من می‌خواهم بگویم اصلاً کلام مرحوم آخوند اصل مطلبش در مقابل تصویر نیست.

شاگرد: شما می‌فرمودید مجهول از جعل انتزاع می‌شود، این ملکیت خارجی جزئی مرحلۀ فعلیت همان ملکیت کلی است.

استاد: نه. ملکیت کلی آن خودش هم عنوان انتزاعی است. ملکیت کلیه و ملکیت جزئیه هر دویش عنوان انتزاعی هستند منشاء انتزاعشان آن جعل است، قاتی نکنید. این دو تا. اینجور نیست که جعل به معنای آن جعل کلی نیست. حالا این را در مورد جعل و مجعول من یک بار دیگر توضیح بدهم.

شاگرد: عملیات جعل داریم آن منشاء انتزاع است.

استاد: آن عملیات جعل منشاء انتزاع هر دویش است. حالا این را من بعداً یک قدری توضیح می‌دهم. اجازه بدهید بحث جعل و مجعول را فعلاً وارد نشوید آن خودش یک پیچیدگی دارد که.

شاگرد: اگر یتحد معه وجودا كان منتزعا عن مرتبة ذاته این یتحد هم به مستصحب می‌رود؟

استاد: آره دیگر. مستصحب با آن عنوان کلی یتحد معه وجودا.

شاگرد: کان المستصحب منتزعا عن مرتبة ذاته او

استاد: نه، کان این عنوان کلی منتزعاً عن مرتبة ذات این مستصحب او

شاگرد: منشاء انتزاع مستصحب است؟

استاد: منشاء انتزاع

شاگرد: با این عبارت

استاد: نه. ما در واقع عنوان انتزاعی را استصحاب می‌کنیم تا اثری که برای منشاء انتزاع هست بار کنیم. چون عنوان انتزاعی تحقق خارجی ندارد مگر به منشاء انتزاعش. بعدش هم می‌گوید دیگر.

«كما أن العرضي كالملكية و الغصبية و نحوهما لا وجود له إلا بمعنى وجود منشإ انتزاعه فالفرد أو منشأ الانتزاع في الخارج هو عين ما رتب عليه الأثر»

اثر برای منشاء انتزاع است، ما عنوان انتزاعی را استصحاب می‌کنیم تا اثر را که برای منشاء انتزاع هست بار کنیم. عنوان انتزاعی را جزئی گرفته، عنوان انتزاعی را با منشاء انتزاع متحد دانسته. متحد در وجود دانسته، فرموده که آن منشاء انتزاع بر عنوان انتزاعی حمل می‌شود، محمول بر عنوان انتزاعی. در حالی که اینجور نیست. آقای خویی همین عبارت‌های مرحوم آخوند را آورده.

شاگرد: نمی‌شود گفت این ملکیت جزئی همان ملکیت کلی است که عقلا ادعا کردند. این حمل هم می‌شود دیگر. این ملکیت کلی همان ملکیت کلی عقلایی که هست

استاد: صبر کنید به شما می‌گویم. ایشان می‌گوید که الثانی جریان. می‌گوید مرحوم آخوند دومین موردی را که می‌گوید مثبت نیست.

«جريان الاستصحاب في منشأ الانتزاع‏، فتترتب‏ عليه‏ الأحكام المترتبة على الامور الانتزاعية،»

شاگرد: برعکس شد

استاد: برعکس اصلاً شده.

«و هي الامور التي ليس بحذائها شي‏ء في الخارج، و يعبّر عنها بخارج المحمول، كالملكية و الزوجية، فانّ الأثر الشرعي و إن كان أثراً للأمر الانتزاعي، إلّا أنّه حيث لا يكون بحذائه شي‏ء في الخارج، كان الأثر في الحقيقة أثراً لمنشإ الانتزاع.»

اصلاً مرحوم آخوند این شکلی ندارد. بعد این دقیقاً برعکس ایشان تعبیر کرده. بعداً که می‌آید چیز کند، تشقیق شقوق کند. در تشقیق شقوق یک موردش را استصحاب را در امر انتزاعی جاری می‌کند برای ترتیب اثر منشاء انتزاع، یک موردش استصحاب را در منشاء انتزاع جاری می‌کند برای ترتیب اثر روی امر انتزاعی. ببینید

«و أمّا ما ذكره‏ في‏ المورد الثاني، فان كان مراده منه أنّ الاستصحاب يصح جريانه في الفرد من الأمر الانتزاعي لترتيب أثر الكلي عليه، فيصح استصحاب ملكية زيد لمالٍ لترتيب آثار الملكية الكلية»

اینجا. بعد ادامه‌اش

«و إن كان مراده أنّ الاستصحاب يجري في منشأ الانتزاع و يترتب عليه أثر الأمر الانتزاعي الذي يكون لازماً له على فرض بقائه، فهذا من أوضح مصاديق الأصل المثبت،» حالا «فاذا علمنا» مثالی که زده. صرفنظر از این‌که این با کلام مرحوم آخوند متفاوت است ببینید چجوری است

«فاذا علمنا بوجود جسم في مكان، ثمّ علمنا بوجود جسم آخر في أسفل من المكان الأوّل، مع الشك في بقاء الجسم الأوّل في مكانه، لم يمكن ترتيب آثار فوقيته على الجسم الثاني باستصحاب وجوده في مكانه الأوّل،»

ایشان می‌گوید که وجود جسم در یک مکان را بدانیم. بعد بدانیم یک جسم دیگری پایین‌تر از آن هست.

«مع الشك في بقاء الجسم الأوّل في مكانه، لم يمكن» ما بگوییم که این جسم اوّل اگر موجود باشد الآن بالاست. استصحاب کنیم وجود جسم اوّل را تا اثبات کنیم بالا بودنش را.

«لم يمكن ترتيب آثار فوقيته على الجسم الثاني باستصحاب وجوده في مكانه الأوّل، فانّه من أوضح أنحاء الأصل المثبت.»

ایشان آن مصب آن موصوف را منشاء انتزاع گرفته وصفش را عنوان انتزاعی گرفته. موصوف را منشاء انتزاع گرفته، وصفش را عنوان انتزاعی گرفته.

شاگرد: مستصحب منشاء انتزاع است؟

استاد: بعد مستصحب را منشاء انتزاع گرفته، برای ترتیب اثر امر انتزاعی. که دقیقاً بر خلاف فرمایش مرحوم آخوند است. علاوه بر این‌که اصلاً این یعنی چی. جسم منشاء انتزاع فوقیت است. فوقیت به جسمیت کار ندارد. فوق بودن یک خصوصیت واقعیه‌ای هست که اینجور نیست که اگر جسم موجود باشد حتماً باید فوق باشد. فوقیت از وجود جسم انتزاع نمی‌شود. از یک حالت خاصی در جسم انتزاع می‌شود. اصل وجود. ایشان آن چیزی که می‌خواهد استصحاب کند اصل وجود است. وجود شیء منشاء انتزاع فوقیت نیست، فوقیت یک ویژگی خاصی در جسم است. این یک نکته.

شاگرد: خبر استصحاب وجوبه فی مکانه الاول.

استاد: خب حالا صبر کنید. حالا اگر مراد ایشان این هست که می‌گوید این. اینجا یک چیزی دارد. که ما این جسم قبلاً بالای جسم قبلی بود. اگر اینجوری که ایشون تصویر کردند. الآن استصحاب می‌کنیم هنوز هم بالاست دیگر. دیگر لازم نیست استصحاب کنیم وجودش را تا اثبات بالایی را بکنیم. مثال این نیست. مثال چیزی هست که در مثال دوم ایشان مطرح کرده که در خود بالا بودن نتوانیم استصحاب کنیم. شیء در یک مکانی است آن موقعی که آن در آن مکان هست شیء دوم این پایین نبوده. الآن شیء دوم در پایین قرار گرفته. به‌طوری که اگر الآن آن باقی باشد بالای این است. بالا بودنش استصحاب نفس بالا بودن را نمی‌توانیم بکنیم. یعنی بالا بودنش در فرض بقا فقط هست و الا در فرض حدوث بالا بودنش نیست، به خاطر همین استصحاب فوقیت را نمی‌توانیم بکنیم. استصحاب فوقیت. این که می‌خواهیم استصحاب منشاء انتزاع را بکنیم، برای این‌که این ترتیب اثر امر انتزاعی را بگوییم. این خب مثبت است و درست هم هست. ولی این تعبیری که اینجا کرده این شکلی نیست. مثال بعدی که زده مثال بهتری هست. می‌گوید که

شاگرد: تشویش که می‌گفتید ؟؟؟

استاد: تشویش این‌که با کلام مرحوم آخوند اصلاً جور در نمی‌آید بعدش هم ادامه‌اش را هم ببینید.

«و كذلك لا يمكن إثبات زوجية امرأة خاصة لزيد مع الشك في حياتها و إن علم أنّها على تقدير حياتها تزوجت به يقيناً.»

این درست است. اینجا چون فرض این هست که قبلاً زوجیت تحقق نداشته. می‌گوییم این آقا اگر باقی باشد حتماً با این ازدواج کرده. چون اگر به این شکل نباشد خب استصحاب زوجیتش را می‌کنیم دیگر. دیگر نیازی به این چیزها نداریم. پیچاندن‌ها و امثال اینها نداریم. استصحاب زوجیتش را بکنیم، تمام شد دیگر.

این که ایشان فرض کرده استصحاب حیات زید برای اثبات زوجیت زید نسبت به عمرو. خب این مثبت است، خب درست هم هست، مثبت است. نکته‌ای که می‌خواهم اینجا بگویم آن این است که حیات زید، حالا در این مثال یک مقدار روشن‌تر است. حیات زید منشاء انتزاع زوجیتش نیست که. زوجیت از آن صیغه‌ای که خوانده می‌شود و اعتبار عقلایی که در اثر آن صیغه موضوعشان صیغۀ خوانده شده و امثال اینهاست. حیات زید که منشاء انتزاع او نیست. البته مرحوم آخوند همین را دانسته و اشکال من به مرحوم آخوند همین است که شما چطور منشاء انتزاع را عنوان انتزاعی را موضوع و محمول گرفتید؟ منشاء انتزاع را موضوع گرفتید عنوان انتزاعی را محمول بر موضوع گرفتید. در مثال‌هایی مثل زوجیت که هست زوجیت از آن موضوعش که انتزاع نشده. زوجیت یعنی اعتبار عقلایی انتزاع شده. ربطی به این موضوع ندارد. شما می‌خواهید استصحاب بقای موضوع بکنید برای این‌که آن حکمی که مترتب بر زوجیت هست بار کنید. این حرف‌ها نیست که. پس بنابراین، این تعبیری که مرحوم آخوند دارد که اینها امر انتزاعی و منتزع و این حرف‌ها ربطی به این بحث‌ها ندارد. مرحوم آقای خویی ابتدا حالا جریان الاستصحاب فی منشاء الانتزاع فی ؟؟؟ الاحکام الامور الانتزاعیه با وجودی که عکس فرمایش آخوند هست، ولی خب بالأخره شبیه حرف مرحوم آخوند به یک معنا هست. ولی نحوۀ تطبیقش هم شبیه حرف مرحوم آخوند هست، ولی چطور ایشان این را امر انتزاعی گرفته، حیات زید را منشاء انتزاع زوجیت دانسته. چه ارتباطی دارند، حیات زید چجور منشاء انتزاع زوجیتش هست. اصلاً

شاگرد: جزء و موضوع برای انتزاع است. زوجیت زید منشاء انتزاعش آن صیغه‌ای است که به زید تعلق گرفته و آن همسرش مثلاً

استاد: نه یک اعتبار موضوع آن عنوان منشاء انتزاع است دیگر. منشاء انتزاع چیزی است که عقلا جزء موضوعش هم این نیست، عقلاء در مورد این مطلبی را مطرح کردند. این را به وصف زوجیت متصف کردند. اعتبار کردند، اعتبار دربارۀ این اعتبار کردند. یعنی دربارۀ زید این زوجیت را انتزاع کردند. ولی آن چیزی که منشاء انتزاع هست اعتبار عقلایی هست که، اعتبار عقلایی یک امری هست که در مصبّش خود عقلا هستند و در.

شاگرد: جزء اخیر ؟؟؟ می‌گوید: «و إن علم أنّها على تقدير حياتها تزوجت به يقيناً.»

استاد: عیب ندارد، نه. بحث سر اینها نیست. ببینید بحث این هست که. یعنی دو تا نکته من می‌خواهم مطرح کنم. یکی این‌که اصلاً این‌که اینها را بحث عنوان انتزاعی و منشاء انتزاع و این حرف‌ها را پایش وسط کشیدن، این حرف‌ها چی است؟ آن موضوع که منشاء انتزاع وصفی که بر او عارض می‌شود نیست. ربطی به آن ندارد. این یک نکته. نکتۀ دوم، حالا نکتۀ اصلی‌تر این است که حالا صرفنظر از همۀ این بحث‌ها اصل بحث را بگذارید دنبال کنیم. ببینید ما دو تا، مرحوم آخوند اینجا تفصیل قائل شده بین این‌که ما بخواهیم استصحاب زوجیت زید را بکنیم یا استصحاب اسودیت زید را بکنیم. گفته اگر استصحاب زوجیت زید را بخواهیم بکنیم این مثبت نیست، ولی استصحاب اسودیت زید را بکنیم این مثبت است. در حالی که هیچ فرقی بین این دو تا نیست. به یک معنا هر دوشان مثبت است، به یک معنا هیچکدامشان مثبت نیستند. یعنی حالا اینجوری تعبیر بکنیم، به یک معنا در هر دو استصحاب می‌شود کرد بدون دغدغه. به یک معنا در هیچکدامشان نمی‌شود استصحاب کرد.

یک موقعی زید قبلاً زوجه بوده، الآن نمی‌دانیم هنوز زوجه هست یا زوجه نیست. خب اینجا حالا به جای این‌که شما استصحاب حیات زید بکنید استصحاب حیات زید زوجه، زید متصف به زوجیت بکنید. بگویید الزید المتصف بالزوجیة موجود. به نحو قضیۀ کان تامه. یا کان ناقصه. زید کان زوجاً و الآن کما کان. به نحو کان تامه یا کان ناقصه، فرق ندارد. زید الزوج سابقاً یکون زوجاً لاحقاً. یا زیدٌ کان زوجاً سابقاً و الآن کما کان. در جایی که این وصف برای این موضوع از قبل بوده باشد. همین در مورد اسود همین می‌توانیم بگوییم. می‌گوییم زید الاسود کان موجوداً و الآن کما کان. زید کان اسود سابقاً و الآن کما کان. اگر نه، این را، آن اسودیت و آن زوجیت در سابق برای زید نبوده، اگر زید موجود باشد الآن اسود است، اگر زید موجود باشد الآن زوجه است. اینجا این دو تا قضیه‌ای را که ما داریم نمی‌شود استصحاب کرد. زید الاسود کان موجوداً نه. قبلاً زید اسود نداشتیم. زید کان اسود قبلاً که اسود نبود. زید اگر موجود باشد الآن اسود است. زید اگر موجود باشد الآن زوج است. این مثبت است دیگر. استصحاب بکنیم وجود زید را، بگوییم زید اگر الآن موجود باشد زوجه است، زوج است، اسود است. در هر دو مثبت است. یعنی اگر آن وصفی که بر این موصوف عارض شده در زمان سابق هم موجود بوده می‌توانید استصحاب را، نمی‌خواهم بگویم استصحاب زید بکنید که بخواهید اثبات کنید که به وصف زوجیت الآن متصف است. نه استصحاب زید عالم بکنید. زید زوجه بکنید. زید زوج بکنید. زید متصف به زوج. یا استصحاب زوجیت و زید به نحو کان ناقصه بکنید. یا استصحاب زید الاسود به نحو کان تامه. یا استصحاب اسودیت زید به نحو کان ناقصه. جایی که در حالت سابقه این شیء به آن وصف متصف شده باشد استصحاب این شیء را می‌شود کرد. و اصلاً آن نکته‌ای که آن بنده خدا شبهه کرده بود در همینجا بود. بحث آن بنده خدا این بود، یعن در آن حاشیه رسائل توجه بفرمایید. این‌که ما موضوعات خارجی را استصحاب می‌کنیم موضوع خارجی زید نیست که استصحابش می‌کنیم. می‌گوییم زید عالم قبلاً موجود بود، عالمیت در زید موجود بود نمی‌دانیم هنوز عالم هست یا عالم نیست، استصحاب بقای عالمیت می‌کنیم برای این‌که اثر عنوان عالم را بار کنیم. استصحاب زید که نمی‌خواهیم بکنیم برای این‌که زید اگر الآن موجود بوده عالم بوده. شما مسیر بحث را توجه بفرمایید، مسیر بحثی که در حاشیۀ رسائل بوده در کفایه مثل این‌که منحرف شده، دیگر جای دیگری مسیر کشیده شده. یعنی اگر اینجوری که مرحوم آقای خویی و اینها هم تصویر می‌کنند، خلاصۀ کلام اگر ما استصحاب را این شکلی می‌خواهیم بکنیم، استصحاب موضوع متصف به محمول، یا استصحاب این‌که این محمول بر این موضوع هست، این را بخواهیم استصحاب کنیم به نحوی که حالت سابقه هم داشته باشد خب در هر دو می‌شود. هیچکدامش هم مثبت نیست و مجرد این‌که آن اثر برای کلی است یعنی آن اشکالی که آنجا در حاشیۀ رسائل مطرح بود این‌که آن اثر برای کلی است مهم نیست. چون کلی اثر برای افراد می‌رود. این‌که ما می‌گوییم زید عالم واجب الاکرام است، آن که اکرم العلماء را به نحو کلی گفته شده اکرم العلماء یعنی این عالم را اکرام کن، این عالم را اکرام کن، این عالم را اکرام کن. به عدد افراد عالم آن حکم منحل می‌شود. جایی که حکم به نحو مطلق الوجودی یا انحلالی باشد که اینجور باید در نظر گرفت. یعنی آن مشکلی که در حاشیۀ رسائل وارد شده آن مشکل با مشکلی که در کفایه انگار بحث را دارد دنبال می‌کند بیاید عوض شده، نمی‌دانم رسائل، کفایه اینجا چرا این شکلی بحث ادامه پیدا کرده. خلاصۀ کلام این هست که این تفصیلی که مرحوم آخوند در کفایه مطرح می‌کند ما نفهمیدیم این تفصیل یعنی چی؟ حالا این اجمال قضیه، البته ما حالا شنبه و یکشنبه که تعطیل هست، ما دوشنبه ان شاء الله خدمت دوستان هستیم. این بحث را بعضی از آقایان، آقای صدر یک جورهایی دارند، آقای دیگر یک جورهایی دارند، این را هم ان شاء الله کلمات آقایان دیگر را هم اینجا. اگر فردا کلام مرحوم آقای صدر در همینجا را ملاحظه بفرمایید در کلاس راهنما این را دنبال می‌کنیم، مباحث الاصول را ملاحظه بفرمایید که در کلاس راهنما ان شاء الله بحث آقای صدر را هم ببینید. خیلی بحث از مسیر خودش منحرف شده. اینقدر بحث نیاز نداشت. من چون یک مقدار اصطلاحات اینجا زیاد داشت و نیاز داشت این اصطلاحات معنا بشود و امثال اینها وارد این بحث شدم. و الا خیلی اینجور که باید و شاید بحث جالب توجهی شاید نباشد.

شاگرد: موضوع اسود را فرمودید زید با اسودیتش استصحاب بکنید، ؟؟؟ عنوان اسود متمرکز شده. زید اسود وجودا با عنوان اسود طبیعتش یکی نیست چون محمول بالضمیمه است.

استاد: نه یکی است. زید اسود. نه، ولو چیز هم هست یکی است.

شاگرد: روی حساب این‌که محمول بالضمیمه

استاد: نه ولو محمول بالضمیمه باشد آنش مهم نیست. به هر حال زید اسود اثری که برای اسود هست برای همۀ اسودها هست. همۀ اسودهایی که به لحاظ سوادی که برایش هست به وصف متصف بشوند اثر برای این اسود هست.

شاگرد: استصحاب سوادی که در ضمن زید است

استاد: نه اثر برای اسود است. اثر برای اسود هست برای همۀ افراد اسودی که به جهت اسودیت به این وصف متصف بشوند. یعنی رابطۀ بین اسود کلی و افراد اسود شبیه رابطۀ طبیعی و فرد است. یعنی فرق ندارد بین این‌که

شاگرد: پس شما هذا الاسود را. و هو الاسود بخواهید استصحاب کنید

استاد: بله. هذا الاسود بما هو اسود می‌خواهیم استصحاب کنیم. برای این‌که اثری که برای کلی اسود هست بار کنیم. اثر کلی اسود اثر مال هذا الاسود است.

شاگرد: پس چه محمول بالضمیر باشد چه خارج محمول باشد فرقی نمی‌کند. اعتقاد داریم در کلیات

استاد: آن فرد هست. اینجا چه فرقی دارد؟ این تفصیلات

شاگرد: با بحث حاشیۀ رسائل یک بحث است، تفصیل جا نداشته.

استاد: به یک معنا می‌خواهم بگویم اگر مرادشان همان بحث هست تفصیل جا نداشته. اگر مراد این بحثی است که آقای خویی مطرح می‌کنند خیلی دور از وادی است. آقای خویی هم دو جور معنا می‌کنند. یک جور می‌گویند که می‌خواهیم اثر اسود را بر اسود جزئی بار کنیم، این تفصیل جا ندارد. اگر معنای دیگری که مطرح می‌کند، دو معنایی که می‌خواهم بگویم معنای دومی که اگر باشد خیلی دور از وادی شده اصلاً

شاگرد: آن واضح مثبت است

استاد: آن واضح مثبت است یعنی بعضی از صورت‌هایش مثبت نیست، اگر مراد به اصطلاح زید، اصلاً تفصیل جا ندارد. یعنی اگر زید اسود را همان تفصیلی که عرض کردم.

شاگرد: آن تفصیل جا ندارد. اگر زید اسود را همان حرف حاشیۀ رسائل بشود تفسیر.

استاد: جا ندارد

شاگرد: آن حالت دومش دیگر واضح است که مثبت است.

استاد: واضحش مثبت است

شاگرد: حالت سابقۀ اسودیت ندارد. الآن اگر باشد

استاد: اسود باشد آن مثبت است آن هم فرقی ندارد. علی ای تقدیر این تفصیل وجهی ندارد. این را حالا ملاحظه بفرمایید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان